

گاه روزانه های دیروز ... و امروز



محمد ایل بیگی

آوردن مطالب به معنای تأیید یا تکذیب آنان نیست و تنها برای شناختن است

3

مصطفی شاعیان : نظری به خلع سلاح عمومی

(فصل های سبز ، شماره 3 ، چاپ دوم ، 1357)

۱	باقر پرهام	رسالت تاریخی معلم امروز
	گورگی، و. پله خانف	تولستوی
۹	ترجمه متوجه هزارخانی	بررسی چگونگی بحرانهای پولی
	پروفسور میگرت کاهن	
۱۴	ترجمه ت. ب. هرمز	نظری به خلع سلاح عمومی
۲۰	مصطفی شاعیان	و با نگاه تو خورشید می دمید
۵۵	اسماعیل خوئی	مهر بر لب زده ...
۵۸	» »	ستاره می ممکن
۵۹	سعید سلطانپور	به آینده
۶۱	گورگ امین ترجمه آ. ه.	آیا کسی ...
۶۲	» » » »	...
۶۵	منوچهر آتشی	باران شبانه
۶۶	رحمان کریمی	گل‌های کاغذی، تابستان، خون
۶۸	مسعود میناوی	باران چگونه بوجود می آید
۷۲	محمد ایوبی	صدا
۷۹	حسن کریمی	پیش آمد
۸۴	ابراهیم رهبر	بعد ...
۸۹	هرمز ریاحی	با شیر و
۹۵	محمود دولت آبادی	قطار
۹۹	باقر مؤمنی	پژواک هنر
۱۰۳	حسن شایگان نیک	شعر یونانی
۱۱۱	سیاوش کسرائی	بارعام
۱۱۳	نعمت آرزوم	پیشواز
۱۱۵	» »	ترانه های ژاپنی
۱۱۷	ترجمه باجلان فرخی	چشم در برابر چشم (نمایشنامه تک پرده ای)
۱۲۵	گوهر مراد	طرحهایی از بهرام دآوری
۱۴۸		

مصطفی شاعیان

فصل های سبز ۳

جفت مال پیش قبایلی سبز چاپ و می‌فروشد. اما امروز سرانجام یک نسخه از نسخه‌های دست‌نویس سومین شماره اش [پس از هفت سال در بند و زنجیر و هفت خوان سانسورچیان بودن] از کشوی کتابخانه «ملی» جان سالم به در برد. رهایی این تنها نسخه به دست و همت والای کارمندان کتاب دوست امکان پذیر گشت و فصل‌های سبز تکثیر شد. باری، بر آنم که با باران و همکاران، فصل‌های سبز تازه ای فراهم آوریم و می‌دانم که در آینده شاهد باروریهای شکوهمندی خواهیم بود. با دورد.

هرمز ریاحی
۱۳۵۸ / ۱ / ۱۲

همکاران:

باقر پرهام، گورگی، و. پله خانف، متوجه هزارخانی، پروفسور میگرت کاهن، ت. ب. هرمز، (دلوار حجاب) آخرین «دانشه شهید» مصطفی شاعیان، اسماعیل خوئی، سعید سلطانپور، گورگ امین، آ. ه.، منوچهر آتشی، رحمان کریمی، مسعود میناوی، محمد ایوبی، حسن کریمی، ابراهیم رهبر، هرمز ریاحی، محمود دولت آبادی، باقر مؤمنی، حسن شایگان نیک، سیاوش کسرائی، نعمت آرزوم، گوهر مراد، باجلان فرخی، بهرام دآوری.

نه چراغی است در آن پایان
 هر چه از دور نمایان است.
 شاید آن نقطه نورانی
 چشم گرمان پایان است .
 فروغ فرخزاد

نظری به خلع سلاح عمومی

۱

ادبیات سیاسی جهان پر است از واژه‌ها و عناوین ذهن پرکنی که برای پلیدانه‌ترین نیت‌ها به کار می‌روند .

زبان‌ها و جملات خاصیتی دارند که می‌توانند به هر شکل و حالتی در آیند ، در حالی که به هیچ وجه بیان‌گر حقیقت و اصلی که ظاهراً خود را بدان آرایش داده‌اند، نباشند . و از این بالاتر ، حتی ترجمان هیچ واقعیتی نباشند .

کلمات خاصیتی دارند که وقتی به ترتیب معینی در جوار هم قرار گرفتند ، ولو وهم آورد ، به هر حال ایجاد مفاهیمی می‌کنند ، اما این مفاهیم حتی می‌توانند امکان آن را داشته باشند که به هیچ وجه از واقعیتی که کلمات مزبور گویا منعکس کننده آن معرفی شده‌اند ، برخاسته باشند . زیرا اصولاً واقعیتی در پشت سر آن کلمات وجود نداشته است . این‌ها می‌توانند فقط کلام باشند ، حرف . بر حرفی آسیب‌رسانی که انسان ضعیف آرزو مند ، از روی ناچاری آن را دل‌پذیر می‌باید .

از آن جا که آدمی می‌تواند دچار ابهام شود ، می‌تواند آن ابهام را نیز به سخن در آورد . و چون می‌تواند ابهامی را به سخن در آورد ، پس قادر است که دیگری را نیز دچار توهم کند .

بی‌گمان ذهن بشری هرگز قادر نیست تصویری را بیافریند ، که دارای هیچ‌گونه منشأ مادی نباشد . یعنی ذهن بشری هرگز قدرت آن را ندارد که تخیلات و تصورات پیچیده‌ای را خلق کند که اجزاء آن ، به هر حال در زندگی ، در زندگی ساده ، مادی ، و روشنی قبلا احساس و لمس نشده باشد ؛ و در نتیجه قبلا جای خود را در ذهن نگشوده باشد .

البته گاوهای بال داری که در سرستون‌های «تخت جمشید» دیده میشوند، و یا مجسمه ابوالهول . . . هیچ کدام به همان سان که دیده می شوند در عالم خارج قیلا وجود نداشته اند. این ترکیبات محصول تصورات آن‌هایی هستند که چنین طرح‌هایی را ریخته اند. اما در تحلیل نهائی، خود این تصورات از واقعیات پراکنده ای حاصل شده اند که قیلا در زندگی تصورکننده جایی را برای خویش گشوده بودند. بدیهی است طراح، مجسمه ساز و یاسنگ تراشی که گاو بال دار را مجسمه بخشیده، قیلا گاو را که طبیعتاً فاقد بال بوده، دیده؛ اما بال، بال را هم به بدن عقاب، کیوتی، و یا هر پرنده دیگری مشاهده کرده است. خلافت طراح از آن جا آغاز می شود که این پندیده‌های جدا جدا را در ذهن خود به هم پیوند داده تا سرانجام پندیده ای را آفریند که به همین ترکیب فعلش قیلا وجود نداشته است.

و این خاصیت ذهن است. خاصیت ذهن است که قادر است «ایده» ای را بیافریند که به همان ترکیب و به همان شمایل، هرگز واقعیت خارجی نداشته و فقط محصول تصورات آدمی است. تصوراتی را که خود، در آخرین تحلیل، باز تاب واقعیات مجزائی هستند که در جهان مادی وجود دارند و در زندگی آدمی اثراتی از خود بر جای گذاشته اند. زندگی ای که ذهن نیز در مسیر آن شکل می گیرد.

اما خاصیت کلام این نیز هست که می تواند این خیالات و اوهام را به سخن تبدیل کند و به دیگری نیز انتقال دهد.

این گونه خیال بافی ها، ترکیب سازی ها، آفرینش ها، و خلافت ها در هنر رسالتی، در فلسفه رسالتی، و در سیاست نیز رسالتی دارند. وظیفه اصلی آن‌ها چه در فلسفه و چه در سیاست غالباً یک چیز است: خیانت. خیانت به حقایق، خیانت به ملاک های علمی، و خیانت به طبقه ای که بین علم و وهم، نه وهم، بلکه علم، و خصوصاً علم می تواند او را به رستگاری رهنمون گردد. و این خیانت روی هم رفته از طرف طبقه ای صورت می گیرد که حاکمیت و منافعتش به جهل، موهوم پرستی، و بی علمی طبقه یا طبقات دیگر وابسته است.

به طور کلی آن چه این گونه اوهام و پندارها را در فلسفه و سیاست میدان می دهد دو اصل است:

۱ - ضعف آدمی در برابر طبیعت و هر گونه قوای مغلل دیگر.

۲ - رغبت، تمایل، و اشتیاق قوام نیافته و فاقد معیارهای علمی آدمی به زندگی، زندگی ای سرشار از رفا، آسایش، امکانات، سعادت، و خوشبختی.

رسالت گسترش و انحراف بخشیدن به اصول فوق، چنان که گفته شد، روی هم رفته به عهده طبقه ای است که وجود و رهاختن بر بنیاد زبونی، ذلت، بی علمی، و خرافاتی بودن طبقه یا طبقاتی دیگر استوار است. این طبقه است که برای ادامه چپاول گری های خود، از ضعف و اشتیاق بشری استفاده می کند و آن چه را که برای آدمی دل پذیر است، از طریق پیچیدن راه هایی که هر گز به آن واحه ها ختم نخواهند شد، بدو می نمایاند. این طبقه با استیلائی که، ولو موقتی، به هر حال، عملیات زندگی بشری پیدا کرده است، انسان محروم و دردمندی را که به حقوق خود آشنائی و آگاهی ندارد، و به علم جغرافیای رستگاری خود مجهز نیست، در مخوف ترین چشکله های مرگ انگیز، در به دروس گردان می کند.

تکمه سخن ما در این مقاله بر روی فلسفه نیست، بر روی سیاست است، هر چند هم که به

۲

از جمله واژه‌های دل‌پسندی که بشریت در زنجیر - آن‌ها که کار می‌کنند و از کار خود در سیستم موجود جهانی چیزی جز فقر ، گلوله ، نیستی ، بی‌خانمانی ، و یا حداکثر رفاهی مسخ شده و مصنوعی ، آیدشان نمی‌شود - نه‌حقش را آرزو می‌کنند ، چیست ؟ صلح .
برای این طبقه و اثره صلح بر منتهای الیه کنج زاویه‌ای قرارداد که نیم خط‌های آن سطح رسمی را در بر گرفته‌اند . و پس از عبور از این سطح وسیع است که طبقه مزبور متداول‌ترین منطق تاریخ جهان طبقاتی ، یعنی اسلحه را از کرسی حلال مشکلات جهان به زیر می‌آورد و به‌موزه‌ها می‌سپارد .
اما چگونه می‌توان از این صحرای گذشت ؟ و صلح چگونه ممکن است به مثابه عادی‌ترین ، طبیعی‌ترین ، و مداوم‌ترین شرایط حیات اجتماعی بشر استقرار یابد ؟

آیا مادام که این طبقه به چپاول آن طبقه مشغول است ، مادام که می‌لوازه‌ها ، انسان در به در و مغلوب زنجیرهای اسارت و استثمارزدگی قرون را حمل می‌کنند ، مادام که فقر و مذلت ، این است ثمره تلاش کسانی که کار می‌کنند ، تولید می‌کنند ، و با کار خود ارزش و ثروت می‌آفرینند ، مادام که نظم و تراکم استثمار آفرین ثروت ، این است ماحصل اجتماعی طبقه‌ای که خود کار نمی‌کند ، بلکه کار را به رعیتی و مزدوری می‌گیرد ، و مادام که گرسنگی ، مرض ، بی‌مسکنی ، فقدان فرهنگ ، وفور مرگ و میر استعدادات ، و همه آن چه انسانی را از داشتن همه چیزهای شایسته انسان محروم می‌کند از آن « کار » و بهداشت ، تفریح ، حکومت ، ثروت ، و همه آن چه محصول کار است از آن « بی‌کاری » است و در دست معدودی حیف و میل می‌شود و علاوه تولیدکنندگان آن به کار می‌رود ، چگونه می‌توان به صلح امیدی داشت ؟ هر کس هر چه می‌خواهد بگوید ، بگوید ، پاسخ تاریخ صریح ، قاطع ، و عینی است : نه ، برای صلح به معنی صلحی جاودانه و همه جانبه ، فقط یک راه و قطعی راه وجود دارد : از بین بردن همه عواملی که صلح را از بین می‌برند و جنگ را هم چون یگانه حامای صلح تربیت می‌کنند . مادام که همه این عوامل به‌طور قاطع ریشه کن نشده‌اند ، نه صلح ، بلکه جنگ ، نه « امنیت » ، بلکه « انقلاب » این است منطقی‌ترین کلام تاریخ .

اما محافل ، استفاده‌جو برای اینکه شیفگی « آدمی » را به صلح ، صلحی جاودانه و حقیقی ، مورد بهره‌برداری قرار دهند ، راه‌های انحرافی و اسارت‌آمیز را چنان آذین می‌بندند که گوئی اساسی‌ترین جاده‌های طلایی بهشت صلح همین‌هاست . این‌ها چه می‌گویند ؟ این‌ها می‌گویند : خلع سلاح عمومی ، این است کلید راستین صلح ، این‌ها می‌گویند : به وسیله خلع سلاح عمومی و کامل است که بشریت امکان می‌یابد رفاه و سعادت خود را بدست آورد و تأمین کند .
این حضرات می‌توانند دقیقاً با « یاگو » شخصیت مزور و « سعادت » کوب نمایش نامه « اتللو » هم صدا شوند و سرود خوانان آواز سر دهند :

آه ای خدایان دوزخ ! هنگامی که اهریمنان سیاه‌ترین گناهان را تدارک می‌بندند ، نخست آن راه رنگ‌های آسمانی می‌آرایند ؛ درست همان‌گونه که من اینک می‌کنم !

۱ - « اتللو » نوشته شکسپیر . ترجمه م . ا . به آذین قطع جیبی . سال ۱۳۴۶ ص ۱۰۵

آن‌ها ضمن این‌که خود عمیقاً به‌کنه موضوع واردند ، برای گول زدن و منحرف ساختن ذهن انقلاب و ملل انقلابی ، قضیه را چنین عنوان می‌کنند :

مگر نه این‌که اسلحه ، و خصوصاً این سلاح‌های آتشین و ویران‌گر است که باعث جنگ می‌شود ؟ مگر نه این‌که همین جنگ است که باعث این همه کشتار ، در به دری ، و خرابی‌های کثیف و دسته‌جمعی می‌گردد ؟ مگر نه این‌که این جنگ است که ثمره سال‌ها تلاش و کار انسان‌ها را ، که می‌بایستی در راه رفاه و سعادتشان صرف شود ، از بین می‌برد ؟ و بالاخره مگر نه این‌که این جنگ است که حتی در زمان صلح نیز بزرگ‌ترین قلم بودجه جهانی را به‌تدارک وسایل خود، یعنی اسلحه اختصاص می‌دهد و از به جریان افتادن آن در مجرای خوش بختی بشری جلوگیری می‌کند ؟ و پس از آن‌که خود پاسخ همه این‌سؤالات خویش را مثبت می‌دهند و آن را به مردم نیز تلقین می‌کنند ، سرانجام نتیجه می‌گیرند :

پس برای پیش‌گیری از تمام این بلایا و مخارج ضد انسانی ، بهترین راه خلع سلاح عمومی و کامل ، و تنظیم قراردادهای و قوانینی بین‌المللی است ، که بر مبنای آن‌ها : اولاً همه سلاح‌های تهاجمی و جنگی نابود شود ، و ثانیاً «تعهد» شود که مجدداً این‌گونه سلاح‌ها ساخته نخواهد شد .

و مفهوم استدلال‌گمراه کننده‌شان نیز برای اصولی نمودن راه محل ، های فوق چنین است :

... زیرا وقتی که خلع سلاح عمومی و کامل عملی شد ، خود به خود دیگر اسلحه عمده‌ای برای جنگ وجود نخواهد داشت و بدیهی است وقتی که جنگ فاقد اسلحه شد ، در واقع نفی نیز شده است . مضافاً این‌که ، وقتی هم موافقت شد که مجدداً سلاحی ساخته نشود و کارخانه‌های آن نیز برچیده شد ، دیگر جنگی هم‌هرگز پیش نخواهد آمد . و اگر هم احیاناً تعارض‌هایی به وجود آید ، خطرات مهلك و عظیمی نخواهند داشت .

و بالاخره رنگ آسمانی هم به آن می‌زنند ، آشکار است که با نفی جاودانه جنگ ، تمام تلاش‌های انسانی مستقیماً در مسیر سعادتش به جریان خواهد افتاد . در همین روند تاریخی است که بشر به‌همه نیازمندی‌های زندگی دست می‌یابد و جهانی سرشار از خوش بختی و صفا و آرامش را بوجود می‌آورد ...

اگر بخواهیم به سبک شهید کسروی درباره این‌گونه برادرین ، و یا درست‌تر گفته شود وراجی‌های ضد انقلابی ، سخنی بگوئیم ، بایستی بگوئیم : این‌گونه سخنان از دل‌های پاك در نمی‌جزد ، چرا ؟

۱- جنگ به دلیل اسلحه نیست که به وجود می‌آید ، بلکه اسلحه است که به خاطر جنگ ساخته می‌شود . اسلحه نه علت ، بلکه معلول جنگ است . و البته هر دو در يك رابطه متقابل يك دیگر را تکمیل می‌کنند و بر روی هم اثر می‌گذارند . جنگ ، اسلحه و اسلحه ، جنگ را به جریان می‌اندازد .

۲- تازه جنگ خود مولود روابط و مناسبات اجتماعی معینی است ... و مادام که رابطه

بین «کار» و زندگی ، همین است که هست؛ و مادام که رابطه انسان با انسان را استثمار با همه معانی و مفاهیم وسیع آن تعیین می کند ، جنگ هم وجود خواهد داشت و چون جنگ وجود خواهد داشت ، لاجرم اسلحه هم ساخته خواهد شد . و چون اسلحه ساخته خواهد شد ، طبیعتاً این سلاحها به کار هم خواهند رفت یعنی متقابلاً جنگ به اشکال گوناگون ، در این یا آن گوشه و در این یا آن منطقه از جهان و یا حتی در همه جهان خواهد کشید .

۳- جنگ يك پدیده فوظهور نیست. انسان از ابتدا با توپ و بمب و سلاحهای هسته ای و موشکهای کشتان یوما جنگ را آغاز نکرد ، تا با از بین رفتن آنها جنگ نیز از بین برود. بلکه جنگ با ابتدائی ترین سلاحها و به دنبال ابتدائی ترین وسائلی که به انسانی امکان داد تا نتیجه تلاش خود را به بوش از حد نیازمندیهای روزمره اش بالا ببرد ، و نیز به انسانی دیگر امکان داد تا نه با کوشش و کار خود ، بلکه با اضافه تولید دیگری روزگار بگذراند ، آغاز شد. پس حتی بهمن فرار داد جهت محو و نابودی سلاحهای هسته ای و اسلحه های آتشین هم به هر چند تسلیی بوش نیست - به جنگ پایان نخواهد داد ، بلکه فقط سلاحهای جنگی را به صورت سنتی نگه خواهد داشت و چون جنگ طرد نخواهد شد ، پس ضرورتاً باز اسلحه های خود را تکمیل خواهد کرد و سرانجام به همین سلاحهایی خواهد رسید که امروزه شعار فمائی آنها بر سر زبانهاست ، و از اینها نیز خواهد گذشت بدین ترتیب روزه ها را تحقق نخواهند یافت. آن چه در خیالها از بین می رود ، در واقعیت به رشد خود ، و به سوی حد خویش ره خواهد پیمود .

با توجه به نکات فوق ، اطمینان به خلیع سلاح عمومی و کامل بر مبنای قرار دادهای بین المللی و تنظیم عهدنامه های جهانی برای منتهی ساختن سلاحهای جنگی ، حتی هیچ گونه تکیه گاه جدلی نیز نخواهد داشت .

برای طرد جنگ به پنجره قرار دادهای بین المللی خلیع سلاح عمومی و کامل ، گردن خود را بستن ، سرانجام همان نتیجه ای را خواهد داد که آن حضرت به آن عاجز داد. - می دانید آن حضرت به آن مرد يك چشمی که گردن خود را به ضریح وی با طناب بست و برای این که این چشمش نیز مانند آن دیگری شود استغافه ها کرد ، چه عطا فرمود؟ چشم سالمش را هم کور کرد ، و چشمش کور .

۳

جنگ بر دو گونه است ؛ خوب و بد .

هر گونه جنگی که در راه به هم پاشیدن مناسباتی که بر مبنای استثمار انسان از انسان استوار است ، به وجود آید خوب ؛ و هر گونه جنگی که برای تحکیم زنجیرهای اسارت انسان و برای بهره کشی مثنی غارت گر از نوده های کثیف بشری صورت گیرد ، بد است . برای جنگ در دوران معاصر لااقل می توان پنج نابلوی متمایز ، یا نسبتاً متمایز ترسیم کرد ؛

- ۱- جنگهای انقلابی علیه هر گونه بهره کشی انسان از انسان .
- ۲- جنگهای آزادی بخش علیه امپریالیسم - ارتجاع .
- ۳- جنگهای امپریالیسم علیه امپریالیسم .
- ۴- جنگهای امپریالیسم علیه سوسیالیسم .

۵. جنگ‌هایی که استعمار برای تضعیف کشورهای دیگر بین آن‌ها به راه می‌اندازد .
از جنگ‌های نوع اول چیزی نمی‌توانیم بگوئیم . اما در جنگ‌های نوع دوم ملل اسیر و طبقات ضد استعماری و انقلابی برای نجات و آزادی خویش علیه امپریالیسم — ارتجاع حاکم بر خود به مبارزه برمی‌خیزند و برای تحقق آرمان‌های خویش، هوشیارانه به اسلحه دست می‌برند . نمونه چنین جنگی هم اکنون در ویتنام با شدت هر چه بیشتر، و در فلسطین به شکلی خفیف‌تر، جریان دارد .

این گونه جنگ‌ها قابل تأییدند . فوراً توضیح دهیم که علت این تأیید در آن نیست که امپریالیسم ، باطلایه دارانش وحشیانه‌ترین جنایات را مرتکب می‌شوند، بلکه در این است که انقلاب جنایات ضد انقلاب را بدون انتقام نمی‌گذارد و دیر یا زود به همه این تجاوزات خاتمه می‌دهد .

جنگ‌های نوع سوم از نوع جنگ‌های انحصارطلبانه‌ای است که پیوسته امپراطوری‌های نوپساده در مسیر تقویت و گسترش هر چه بیش‌تر فرمان روائی خود، به حیطه حاکمیت امپراطوری‌های کهن بر می‌خورند و برای استیلا بر این مناطق ، ناچار پس از يك دوره مبارزات سیاسی و اقتصادی، سرانجام به جنگ‌های نظامی موصول می‌شوند . این گونه جنگ‌ها به هر سیمای قیافه‌ای که تظاهر کنند ، به هر حال جنگ‌هایی هستند که امپراطوری‌ها برای بسط و گسترش خویش به وجود می‌آورند . دو جنگ جهانی اول و دوم ، در قرن حاضر ، و جنگ‌هایی نظیر جنگ‌های انگلیس و ناپلئون در قرن گذشته ، همگی نموداری از این گونه جنگ‌ها می‌باشند .

همه این قبیل جنگ‌ها بدند . و وظیفه نیروهای انقلابی و مترقی است که پیوسته در راه تبدیل این گونه جنگ‌ها به جنگ‌های داخلی جهت سرنگون کردن دولت‌های مرتجع، جنگ افروز ، و تجاوزکار بکوشند .

جنگ‌های نوع چهارم جنگ‌هایی هستند که امپریالیست‌ها علیه حکومت‌هایی (اگر بوده باشند) راه می‌اندازند که می‌خواهند کتاب فنگون هر گونه استعمار و هر گونه استثمار را بسوزانند . این گونه جنگ‌ها به دلیل این که امپریالیست‌ها به راه می‌اندازند ، بدند . گذشته از این ، از آن‌جا که حکومت‌های انقلابی یا سوسیالیستی مستقماً سینه به سینه امپریالیسم قرار می‌گیرند و وظیفه مضاعفی برای همه ملل و برای همه خلق‌ها ایجاد می‌کنند . وظیفه توده‌های سراسر جهان و منجمله توده‌های کشورهای امپریالیستی است که به طرق مختلف ، از قبیل قرار گرفتن مستقیم در صفوف انقلاب ، یا از طریق عدم شرکت در جنایات ضد انقلاب ، و خصوصاً از طریق تبدیل کردن جنگ‌های خارجی به جنگ‌های داخلی و ایجاد انقلاب در سرزمین‌های خویش، هم‌بستگی جهانی خود را نشان دهند و مرتک ضد انقلاب را تسریع کنند .

لازم به توضیح نیست که جنگ‌های نوع چهارم نیز قابل تأیید نمی‌باشند . برای مطالعه بیش‌تر بر روی این قبیل جنگ‌ها لازم است بیش‌تر به اوایل تاریخ جهان گشائی بورژوازی مراجعه کرد . جنگ‌هایی نظیر جنگ‌های ایران و عثمانی را می‌توان در زمره این قبیل جنگ‌ها محسوب کرد . اما در شرایط حاضر اگر بخواهیم نمونه‌ای از این قبیل جنگ‌ها را عرضه بداریم شاید ، و خصوصاً شاید از بارهای لحاظ بتوان جنگ اسرائیل را علیه مصر مثال آورد . هر چند این جنگ و جنگ‌هایی نظیر آن را باید به مثابه محتوی خاصی از انواع جنگ‌ها طبقه‌بندی کرد .

به طوری که ملاحظه شد در همه انواع جنگ‌ها امپریالیسم مستقیماً دخالت دارد، زیرا

از يك لحاظ امپرياليسم خود انگيزه همه اين جنگ‌هاست .

در همان انواع جنگ‌های فوق، جنگ‌های ردیف اول و دوم خوب، و ساير اقسام جنگ‌ها بدند . همین جا یاد آور شویم که علت خوبی جنگ‌های مزبور فقط در آن است که متفکر این گونه جنگ‌ها نه امپرياليسم، بلکه توده‌ها می باشند، هر چند که انگیزه این جنگ‌ها امپرياليسم، مناسبات ضد انسانی رایج، ارتجاع، و در يك کلام، ضد انقلاب بوده باشد .

۴

آیا شعار خلع سلاح عمومی، شعار خوبی است یا بد؟ باید دید مقصود از خوب و بد چیست . گذشته از این، آیا اصولاً ضرورت دارد شعار خلع سلاح عمومی داد؟ وانگهی حد خوبی و بدی یا انحرافی بودن و راعنما بودن این شعار را چگونه می توان تعیین کرد؟ شعار خلع سلاح عمومی، از زاویه سیاسی، خصوصاً می تواند شعاری تبلیغاتی و رسوا کننده باشد . ارزش این شعار از لحاظ سیاسی خصوصاً در آن است که حکومت‌ها و نیروهای متروقی، ضد استعماری و سوسیالیستی برای هر چه بیشتر رسوا کردن امپرياليسم و برای هر چه بیشتر جلب کردن توده‌های جهان و برای هر چه بیشتر بی آبرو کردن دول استعماری، می توانند در تحت لوای خلع سلاح عمومی و صلح، امپرياليسم، ارتجاع، و استعمار را که موجودیتشان مستقیماً به اسلحه و ذاتشان به جنگ بستگی دارد، هر چه بیشتر بی آبرو کنند و فرهنگ را با کارانه آن‌ها را، که پیوسته هر گونه تجاوز، زورگوئی، و استعماری را عنوان دفاع از «آزادی»، «انسانیت» و «استقرار صلح و امنیت» قرار می دهند، بر ملا سازند .

از آن جایی که امپرياليسم‌ها، این شیپخون زنده‌گان به ملل، هر گونه سلاح خود را به نام سلاح «دفاعی» معرفی می کنند و پیوسته چنین وانمود می نمایند که اگر این یا آن سلاح را تهیه می نمید صرفاً به خاطر تهدیداتی است که از طرف محافل جنگ افروزه صلح می شود؛ و اگر لشکریان گوناگون ضربتی و تهاجمی را تدارک می بینند، مطلقاً به خاطر آن است که اگر در هر گوشه از جهان «صلح»، «آزادی» و «امنیت» مورد تجاوز قرار گیرد، بتوانند از آن دفاع کنند؛ اسلحه فروشیشان نیز بلاواسطه، به علت شوق و علاقه وافر است که برای حمایت و دفاع از سینه سپید کیوتر صلح و آرامش دارند، . این است که شعارهایی نظیر خلع سلاح عمومی و صلح می توانند به سهم خود، ادعاهای مزورانه آن‌ها را بی اثر نمایند، چه، اگر امپرياليسم مدعی است که دولت‌ها و «محافل» جنگ افروزی هستند که پیوسته مترصدند تا بنای صلح را ویران سازند، جبراً معترفند که این کشورها و این محافل، خصوصاً از طریق اسلحه و به وسیله اسلحه است که قدرت چنین عملی را یافته‌اند و می یابند . روشن است که اگر همان محافل و ملل، پرچم خلع سلاح عمومی و دنیای بدون جنگ و اسلحه را بلند کنند، و رسماً آمادگی خود را برای از بین بردن کلیه سلاح‌هایی که ظاهراً به انسان امکان می دهند تا صلح را ترویج کنند، اعلام دارند، آن گاه است که از شیپور تبلیغاتی امپرياليسم هر صدایی که برخیزد، تر و نمیز شده‌ترین زامش دشمنی خواهد بود .

به همین جهات است که نیروهای متروقی و حکومت‌هایی که سیستم اجتماعی استعمار انسان از انسان را اعمال مردمی کنند، می توانند و می باید که به عنوان برگ برنده، ورق خلع سلاح عمومی را در دست داشته باشند .

شعار «دنیای بدون اسلحه و دنیای بدون جنگ» در دست احزاب کمونیست، وسیله نیرومندی برای همبستگی و تجهیز توده‌های مردم در جهت مبارزه فعالانه بر سر ضد محافل هار مملکتاریست امپریالیستی می باشد. این شعار برای هر فردی، قطع نظر از معتقدات سیاسی او مفهوم است. خلق سلاح به معنای قطع مسابقه تسلیحات و در نتیجه به معنای کاهش بار مالیات‌هاست. خلق سلاح به منافع بنیادی و وسیع‌ترین توده‌های سکنه، مطابقت دارد. نه فقط کمونیست‌ها، بلکه بسیاری از نیروهای اجتماعی دیگر، فعالانه از این شعار دفاع کرده و آن را تبلیغ می‌کنند. پس چرا ما کمونیست‌ها از این شعار امتناع ورزیم؟ مکر واضح نیست که امتناع از این شعار فقط نفوذ کمونیست را در توده‌های مردم تضعیف خواهد کرد، که به نفع نیروهای ارتجاع تمام خواهد شد.^۱

از پاره‌ای نکات گذشته، ما نیز مطالب فوق را تأیید می‌کنیم. شعار خلق سلاح عمومی، و بدین وسیله ترسیم کردن دورنمایی که در آن همه تلاش‌های بشری مستقیماً در راه سعادت و رفاه زندگی به جریان خواهد افتاد، به اهرم تحرک توده‌ها برای مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع مبدل خواهد شد. زیرا این فقط طبقات استثمارگر و سودجو هستند که بدون اتکاء به اسلحه و بدون نفوذ نظامی، هیچ‌گونه امکانی نه تنها برای ازدیاد ثروت و ادامه چپاول‌گری‌های خود، بلکه هیچ‌گونه امکانی نیز برای ادامه حیات خویش ندارند.

حتی جناب خروشچف نیز نتوانستند اعتراف فرمایند که، مبدع‌های مدیریت است که انحصارچیان، تولید آلات کشتار را وسیله تأمین ثروت و انباشتن کیسه‌های خود مبدل کرده‌اند. آن‌ها ترس و وحشت خود را از خلق سلاح مکتوم نمی‌دارند.^۲

اما این مطالب، با این که می‌توان با امپریالیسم بر روی خلق سلاح عمومی و کامل به توافق رسید، مغایر است.

چگونه می‌توان با امپریالیسم و ارتجاع بر روی خلق سلاح عمومی و کامل، و در نتیجه بر روی «دنیای بدون جنگ و اسلحه» به توافق رسید؟

امپریالیسم پدیده‌ای است خصماً متجاوز، و چون پدیده‌ای است ذاتاً تجاوزکار، ضرورتاً باید وسائل نیز برای تجاوزات خود تهیه ببیند و آماده کند. از حیاتی‌ترین این وسائل یکی هم اسلحه است. اصولاً امپریالیسم بدون اسلحه یعنی چه؟ چه کسی می‌تواند مشخصات کاملی از امپریالیسم ارائه دهد، در حالی که اسلحه و وسائل جنگی و تهاجمی جزء آن نبوده باشد؟ يك پدیده تاریخی را که فاقد اسلحه است، در ساختمان جهانی «بدون جنگ» مشفقانه شرکت

۱- گزارش م. آ. سوسلوف در جلسه پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در تاریخ ۱۴ فوریه سال ۱۹۶۴. نقل از نشریه اداره مطبوعات سفارت کبرای اتحاد شوروی در تهران، ص ۳۵.

۲- «در راه صلح و سعادت مردم»، مجله اخبار شماره ۹۸، نشریه اداره مطبوعات سفارت کبرای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در تهران، اردیبهشت ۱۳۴۱، ص ۱۷.

می‌کند^۱ به «صلح» احترام می‌گذارد و به تعهدات خود در راه «صلح و خلع سلاح عمومی و کامل»
گرددن می‌نهد، چگونه می‌توان امپریالیسم نامید؟

بی‌شبهه امپریالیسم پدیده‌ای فیزیکی، مکانیکی، و خشک نیست. امپریالیسم هاری
است که می‌تواند پوست عوض کند. ولی این مار از عناصری ترکیب یافته است که خصوصاً به حلت
آن عناصر و ترکیبات است که مار نامیده می‌شود. مار نمی‌تواند آن عناصر و مشخصات را از
دست بدهد و هم چنان می‌ماند. برای امپریالیسم اسلحه در زمره ارکان محدود و اصلی
موجودیتش محسوب می‌شود. چگونه می‌توان چماق را از دست مناسبانی امپریالیستی گرفت،
و هم چنان از پدیده‌ای به نام امپریالیسم دم زد؟ اگر امپریالیسم گذر همیشه را از اقتصاد
غارت‌گرانه‌اش جدا کند، دیگر آن اقتصاد، انرژی استثماری و نیروی تجاوزکارانه‌اش را
از کف خواهد داد. اقتصادی که فاقد قدرت اسلحه باشد، قادر نیست در عین حال اقتصادی
که جان آن را استثمار انسان‌ها تشکیل می‌دهد باشد. اقتصادی تهاجمی، بدون اسلحه تهاجمی،
یعنی چه؟ آیا می‌شود اقتصادی متجاوز باشد، و حال آن که تکیه‌گاه نظامی تجاوزگرانه نداشته
باشد؟ این چگونه پدیده‌ای است؟ امپریالیستی؟

«مخالف» روس‌ها از امکان تحقق خلع سلاح عمومی و کامل، ضمن توافق و قرارداد
با امپریالیسم، دم زده‌اند. آن‌ها آشکارا نظر موافق «غرب» را درباره این که گویا امپریالیست‌ها
در اصل خلع سلاح عمومی و کامل صحیحی ندارند و فقط در نحوه اجرا و مراحل آن است که اظهار
نظر می‌کنند، تبلیغ می‌نمایند، و تا آن جا پیش می‌روند که رسماً وحدت نظر خود را با «غرب» درباره
مرحله‌ای بودن خلع سلاح نیز بشارت می‌دهند.

هم‌شرق و هم‌غرب، موافق هستند که حل و فصل این موضوع (خلع سلاح عمومی)
باید به تدریج، یعنی مرحله به مرحله و قدم به قدم انجام گیرد.^۲

معنی این ادعا چیست؟ این است که امپریالیسم «قدم به قدم» به پدیده‌ای تبدیل می‌شود
که ضمن امپریالیسم بودن، به اسلحه و ارتش انکائی نخواهد داشت.
اگر بنا را بر حسن نیت بگذاریم و تصور کنیم که در این گونه گزافه‌گویی‌ها به هیچ وجه
مقاصد پلویانند و ضد انقلابی و خائنانه‌ای نهفته نیست، بایستی لااقل اعتراف کنیم که ذهن سوسیالیستی
و مارکسیستی - لنینیستی «مخالف» شوروی، از ذهن استثماری «مخالف» و حتی عناصر حساب‌گر
غربی، عامیانه‌تر، کودن‌تر، و عقب مانده‌تر است.

هیچ امپراطوری‌ای، هیچ سلسله‌ای، و هیچ قدرتی نیست که بتواند از

۱- در شرایط کنونی، دورنمای حصول هم‌زیستی مسالمت آمیز برای تمام دوره‌ای که
مسائل اجتماعی و سیاسی که اکنون دنیا را از هم جدا کرده‌اند، در آن دوره باید حل
و فصل بشوند، گشوده شده است. کار به آن جا می‌کشد که حتی قبل از پیروزی
سوسیالیسم در روی زمین، با حفظ سرمایه‌داری در قسمتی از جهان، امکان
واقعی حذف جنگ از زندگی جامعه به وجود آید (کف زدن‌های حضار).

«گزارش کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به بیست و دومین کنفرانس حزب در
تاریخ ۱۷ اکتبر سال ۱۹۶۱» که توسط ن. س. خروشچف خوانده شد. نقل از اخبار خبرگزاری
شوروی تاس. شماره ۲۶۱ يكشنبه ۲۶ نوامبر ۱۹۶۱. پلی‌کپی. قطع بزرگ. تحت عنوان
«گزارش به حزب و ملت» ص ۲۶.

۲- «هم‌زیستی مسالمت آمیز» نشریه اداره مطبوعاتی سفارت شوروی در تهران، ص ۲۸.

ارتش جدا شود^۱.

چرچدل

بدیهی است هیچ ارتشی نمی‌تواند ارتشی «امپراطوری» محسوب شود، و با وصف این خود را از اسلحه منفک کند.

امپریالیسم ولو پیوسته خرقه صلح به دوش افکند، و ولو پیوسته با بینی سر یا گرفته از اسلحه نام ببرد، هرگز حاضر نخواهد شد که حیاتی‌ترین وسیله موجودیت خود، یعنی اسلحه را با علاقمندی از خود دور سازد. و درست به همین مناسبت است که نیروهای ضد امپریالیستی، برای بی اثر کردن زست‌های صلح‌جویانه امپریالیسم و هم‌چنین برای نشان دادن خصالت تجاوز-کارانه آن، که قاطعانه به اسلحه تکیه دارد، می‌توانند و می‌بایند در فشی را افراشته نمایند که بر روی آن نوشته شده باشد: خلع سلاح عمومی و کامل.

شعار خلع سلاح عمومی، و صلح، نه به خاطر عملی بودن آن در دنیای کنونی، بلکه خصوصاً به دلیل غیر عملی بودن آن است که شماری انقلابی و در نتیجه مفید است. انقلابی است، زیرا رسواگر است انقلابی است، زیرا امپریالیسم و ارتجاع را در سیمای حقیقی و واضح‌شان، یعنی در سیمای جنگ‌افروز و تجاوزکارشان، به همه توده‌ها و به همه خلق‌ها، و منجمله به توده‌ها و خلق‌های کشورهای امپریالیستی، که می‌باید به نوعی تلفات، و محرومیت‌های جنگ‌های استعمارگرانه را تحمل کنند - نشان می‌دهد و نقاب ریائی و نمکینی را که گویا امپریالیسم حافظ آزادی و جویای رفاه ملل، در سایه صلح و عدم وحشت می‌باشد، از چهره وی بر می‌دارد.

بی‌ایستادگی به رؤیا پردازی، در صورتی که امپریالیسم حاضر شود شیفته عمر خود، یعنی اسلحه را بشکند، نیروهای مترقی نه تنها چیزی را از دست نمی‌دهند، بلکه، برعکس، بزرگ‌ترین امکانات را نیز به دست می‌آورند: امکان آن را که در جهانی زندگی کنند که در آن امپریالیست وجود نداشته باشد. جهانی مترقی که در آن امپریالیسم و اسلحه وجود نداشته باشد چه جهانی خواهد بود؟

اما اگر همان‌طور که قبلاً بیان شد، امپریالیسم بنا به ماهیت خود هم چون «حسن کچل»^۲ حاضر نشود که شش دانگ جان خود، یعنی اسلحه را فسخ کند، نتیجتاً هر چه بیش تر رسوا و مجرد می‌شود و زمان اضمحلالش تسریع می‌گردد. بدین ترتیب از بلند کردن شعار خلع سلاح عمومی، انقلاب در هیچ حالتی - چه رؤیائی و چه واقعی - زیانی نخواهد دید.

اما نیروهای مترقی خصوصاً برای این که از فریب و خوش‌باوری ملت‌ها پیش‌گیری کنند، بایستی پیوسته هشدار دهند که طرح چنین شماری، خصوصاً به خاطر پرده برداشتن از ذات سلیحاتی و جنگ‌افروز امپریالیسم می‌باشد. و گرنه امید داشتن به این که استعمار جهانی حاضر شود، در برابر یک قرارداد جهانی، سلاح‌های خود را به خلال دندان و ریمل چشم‌مبدل کند، امیدی ابلهانه و در نتیجه ضد انقلابی است.

ندادن این گونه هشدارها باعث خواهد شد که اولاً ملت‌ها در ماهیت امپریالیسم دچار ابهام گردند، و ثانیاً امپریالیسم نیز متقابلاً از فرصت استفاده کند و توده‌ها را به انتظار زمان غیر ممکن که استعمار برابر عهدنامه‌های همه اسلحه‌هایش را به دریا خواهد ریخت، بفریبد. و از این طریق نیز تحریک و فوریت مبارزات ضد استعماری، و خصوصاً اساسی‌ترین پناه گاه ملت‌ها

۱- «مخاطرات جنگ جهانی دوم» ترجمه، تورج فرازمند. کتاب دوم از جلد سوم ص ۱۷۶.

۲- «فهرمان نمایش نامه‌ای به نام حسن کچل»

یعنی انقلاب را غیر ضروری و غیر فوری معرفی کند.

لذا شعار صلح و خلع سلاح عمومی، وقتی که هوشیارانه و به شکلی صحیح از طرف انقلاب عنوان می شود، به هیچ وجه، به مفهوم نفی جنگ های انقلابی و آزادی بخش نمی باشد، بلکه به عکس به مثابه سلاحی انقلابی جهت مجرد کردن ضد انقلاب محسوب می شود. انقلاب با شعار صلح و خلع سلاح عمومی آشکارا توده ها را علیه امپریالیسم، و ارتجاع استعمار تجهیز می کند. زیرا بلافاصله می آموزد که صلح و خلع سلاح عمومی، مادام که امپریالیسم، و ارتجاع استعمار حاکمیت جهانی و منطقه ای دارند، غیر ممکن است. و طبیعتاً برای استقرار آنها چاره منحصر به فرد محو امپریالیسم، نابودی ارتجاع استعمار، و وحدت انقلابی ... علیه کلیه عوامل، عناصر، طبقات، و مناسبات جنگ افروز و ضد انقلابی خواهد بود.

انقلاب، شعار صلح و خلع سلاح عمومی را نه به عنوان آتش بس، بلکه به مثابه تشدید آتش اعلام می دارد. وقتی انقلاب شعار خلع سلاح عمومی می دهد، به این معنی نیست که انقلاب و ضد انقلاب به یک نسبت سلاح های خود را دور بریزند، بلکه بدین معنی است که بایستی دستگاه حکومت به دست انقلاب اداره شود، تا بدین وسیله خدمتی به خلع سلاح عمومی، در سطح جهانی شده باشد. و بدین سان انقلاب و توده ها اگر از فرهنگ و فراست انقلابی مبتدیان برخوردار باشند، هرگز با شعار صلح و خلع سلاح عمومی و شعارهایی از این قبیل خود را نخواهند فریفت، بلکه راه خود را هوشیارانه تر و با شیوه هایی اساسی تر خواهند پیمود.

اجازه بدهید تشریح نکنیم که در قالب تضادهای امپریالیستی، اگر این یا آن امپریالیست احیاناً علیه امپریالیست های دیگر این گونه شعارها را بلند کنند، در آن هیچ گونه محتوایی جز ریا، فریب، و تزویر جای نخواهد داشت.

اما سوسیالیسم یک انقلاب سوسیالیستی پیروزمند، و در نتیجه یک حکومت سوسیالیستی به دلایل مختلف و خصوصاً بدین علت که در محاصره همه جانبه امپریالیسم و ارتجاع جهانی قرار دارد، برای این که فرصت کافی برای استقرار و تقویت شالوده های خود پیدا کند، شعارهایی نظیر صلح، خلع سلاح عمومی، و هم چنین هم زیستی مسالمت آمیز^۱ را به دست گیره ای برای مبارزات ضد امپریالیستی و بئائز گذاشتن توطئه های ارتجاعی میدل می کند. و بدین سان با قوت هر چه بیشتر به توده های همه جهان و از جمله به توده های کشورهای استعماری که جبراً هیچ کدام حلقه و منافعی در جنگ های تجاوزگرانه امپریالیست ها ندارند (خصوصاً که خود بایستی در راه آن کشته شوند)، سیمای حقیقی صلح جوینان خود را نشان می دهد، تا از حمایت آن نیز برخوردار شود. بدیهی است کشورهای سوسیالیستی هرگز نباید این گونه شعارهای خود را و لو پس از استقرار شکست ناپذیر حاکمیت خود، و و لو پس از برقراری تفوق قوای نظامی بر امپریالیسم، رها کنند. زیرا این ها علاوه بر این که شعارهای مفید و سودبخشی هستند، در عین حال منعکس کننده حقیقی دورنمای جوامع سوسیالیستی نیز هستند؛ جهان بدون جنگ و صلح، در مبحث مربوط به جنگ و صلح، به طور قاطع باید بدانیم که سوسیالیسم اسلحه و ارتش را نه برای مهاجمه و آغاز جنگ، بلکه برای دفاع از خود و جلوگیری از تهاجمات امپریالیستی است که تدارک می بیند. سوسیالیسم چون ذاتاً تجاوز کار نیست، در نتیجه ذاتاً به ارتش بسه

۱- بحث درباره هم زیستی مسالمت آمیز نیاز فرصتی دیگر است و رساله ای دیگر.

مثابه وسیله‌ای تهاجمی نمی‌نگرد. این امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی هستند که سوسیالیسم را وادار می‌کنند تا قدرت نظامی مناسبی را برای خویش سازمان دهد. و از آن‌جا که تاریخ به ارتش‌های سوسیالیستی نقشی برای صدور انقلاب و فتوحات انقلابی محول نکرده است، لذا این ارتش‌ها نمی‌توانند تهاجمی بوده باشند. وظیفه ارتش‌های سوسیالیستی در عین حال جلوگیری از صدور ضد انقلاب و پشتیبانی از انقلاب، با کلیه امکانات خود خواهد بود. همچنین آن‌ها باید تجارب خود را در اختیار انقلابات و جنبش‌های ضد استعماری سراسر جهان بگذارند. در مقابل امپریالیسم که به ارتجاع و ضد انقلاب در هر کجا که قادر باشد کمک می‌کند، سوسیالیسم نیز موظف است تا آن‌جا که امکان دارد از کمک و مساعدت به انقلابات توده‌ها دریغ نکند....

شعار صلح، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، و خلع سلاح عمومی در دست کشورهای سوسیالیستی در عین حال شعاری است صمیمانه برای جلوگیری یا هر چه پیش‌تر به تأخیر انداختن مهاجمات امپریالیستی علیه دول سوسیالیستی. سوسیالیسم از طولانی شدن فاصله جنگ‌های جهانی و جنگ‌های امپریالیستی علیه سوسیالیسم رهایی نمی‌بیند. زیرا از لحاظ داخلی خود را تقویت می‌کند، در حالی که امپریالیسم از لحاظ داخلی به علت تضادهای درونی و تناقضات بیرونی پیوسته دچار تشتت، تجزیه، و ضعف می‌شود.

سوسیالیسم شعار صلح و خلع سلاح عمومی، و هم چنین هم‌زیستی مسالمت‌آمیز را از آن جهت افراشته می‌کند که ضد انقلاب ضرورتاً نه به وسیله یک جنگ جهانی و تعیین‌کننده بین سوسیالیسم و امپریالیسم، بلکه به علت انقلابات درونیش نیز نابود خواهد شد. بی‌مناسبت نیست که سوسیالیسم به ارتش خود به چشم ارتشی تهاجمی نمی‌نگرد.

بی‌شبه سوسیالیسم باید بکوشد تا با همه قوا امپریالیسم را از تحمیل جنگ به سوسیالیسم باز دارد. در بستر این کوشش شعارهایی نظیر صلح، خلع سلاح عمومی، و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز می‌توانند به مثابه وسائلی سودبخش به حساب آیند و مورد استفاده قرار گیرند.^۱ اما سوسیالیسم طبعاً بایستی به شکلی علمی و غیر رؤیائی به این گونه شعارها توجه کند. سوسیالیسم باید فاصله بین شدن و نشدن، و هم چنین فاصله بین ارزش تبلیغاتی و رسواگرانه آن‌ها را با ارزش عملیشان نه تنها برای خود، بلکه برای همه ملل جهان مشخص سازد.

سوسیالیسم باید بین فوری‌ترین و اجرایی‌ترین مطالب بین‌المللی، با وسائیل گوناگون رسیدن به آن‌ها تموز علمی از خود نشان دهد. و این تمیز علمی را نیز با همه قوا به بشریت بیاموزد. این‌ها کوچک‌ترین و ساده‌ترین وظایف یک انقلاب سوسیالیستی پیروزمند و حکومتی است که ادعای سوسیالیستی بودن دارد.

سوسیالیسم باید بین شعارهایی که مستقیماً به خودش مربوط است و شعارهایی که ملل در زنجیر بایستی ارائه دهند، فرق بگذارد. مثلاً شعار هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، شعاری نه برای ملل اسیر یا زندان‌بانان داخلی و جهانیشان، بلکه شعاری برای ملل آزاد و سوسیالیستی با رژیم‌هایی است که عملاً حاکمیت دارند، آن‌هم بر مبنای ضوابط و معیارهایی که در این جامع مطرح نیست.

۱- این گونه مطالبی که درباره «سوسیالیسم» مطرح شده، مربوط به اصول است، ضرورتاً به کشور معینی ارتباط ندارد.

توده‌های اسیر این یا آن مناسبات و رژیم‌های ضدانقلابی، خدمتی به صلح و خلع سلاح عمومی نمی‌توانند بکنند، مگر از طریق انقلاب و درهم‌کوبیدن تکیه‌گاه جهانی امپریالیسم. این یارهای بیش نیست که فشار تظاهراتی و خیابانی افکار عمومی جوامع غیر سوسیالیستی، و قطعاتی متینک‌های میدانی مردم در این گونه جوامع قادر است طبقات و دول حاکم بر این جوامع را وادار به قبول خلع سلاح عمومی و کامل کند. متینک و قطعاتی و تظاهرات خیابانی وسائل تعیین‌کننده‌ای برای صلح و خلع سلاح عمومی و کامل نیستند. توده‌های اسیر این یا آن مناسبات و رژیم‌های ضد انقلابی را نباید از جنگ و عملیات قهرآمیز ترساند. این گونه ملل آن اندازه که نیازمند روحیه و تربیتی انقلابی هستند، به هر چه نیازمند زنجیره‌های صلح‌جویانه نمی‌باشند. باید مسأله صلح را با روشن‌بینی انقلابی مورد توجه قرار داد، و هم چنین ملل اسیر مناسبات و رژیم‌های ضد انقلابی نمی‌توانند از انقلابات خود دست بکشند که می‌آید همین انقلابات و جنگ‌های منطقه‌ای به جنگی جهانی مبدل شوند. انتخاب راه‌های عملی و انقلابی برای جلوگیری از جنگ‌های جهانی، به عهده دول و حکومت‌های سوسیالیستی است، بی آن که در زمره این راه‌ها عدم پشتیبانی لاف‌های اطفالی از ملل انقلابی، یا بازداشتن آن‌ها از انقلاب، و یا تقدیم اسلحه به دولی که انقلاب را به آتش می‌کشند، گنجاندن شود، بدین بهانه که کویا این گونه اعمال کمکی اساسی به صلح جهانی است و عکس آن مستقیماً به جنگ جهانی منجر خواهد شد.

دول سوسیالیستی بایستی صمیمانه بین ملتها و دولت‌ها حد فاصل و خطوط تمایز (و احیاناً عدم تمایز) مشخصی را رسم کنند و وضع و حال خود را در این موارد با توجه به مواصلات تعیین کنند. برای توده‌های زیر همین استعمار سارنجاع، فوری‌ترین و مهم‌ترین مسائل گسیختن روابط استعماری و انقلابات آزادی‌بخش است. و چون اکثریت ملل جهان در چنین وضعی قرار دارند، چهره مهم‌ترین و فوری‌ترین مسأله جهانی، مسأله استعمار و ضد استعمار، و انقلاب و ضد انقلاب می‌باشد. بهیچ‌وجه نیست که سیمای فعلی جهان را جنگ‌های آزادی‌بخش، مبارزات انقلابی، و کوشش‌هایی تشکیل می‌دهند که در راه گسیختن هر گونه زنجیر اسارت و استثمار آدمی به عمل می‌آیند.

کسانی که نمره‌کشان اعلام می‌کنند: مهم‌ترین، فوری‌ترین، اصولی‌ترین، جدی‌ترین، و انقلابی‌ترین وظیفه همه خلق‌ها و همه انسان‌ها، خدمت به حفظ صلح و تلاش در راه خلع سلاح عمومی است، در واقع چه پیامی را ساز می‌کنند؟ پیام ضد انقلاب را.^۱ آیا فوری‌ترین وظیفه همه خلق‌ها و همه انسان‌ها صلح و خلع سلاح عمومی است؟ صلح با چه کسی؟ خلع سلاح کدام عموم؟ عموم کیست؟

آیا مقصود از صلح، صلح بین استعمار و ضد استعمار است؟ محافل روسی هرگز رسماً چنین اعترافی را نکرده‌اند و جنگ‌های انقلابی را لفظاً هم که شده، به مثابه جنگ‌های خوب تأیید کرده‌اند.

آیا مقصود از «عموم» توده‌هاست؟ باز هم «محافل» روسی درباره این که توده‌ها بایند در شرایط فعلی جهان برای مقابله با امپریالیسم و ارتجاع مسلح شوند و جواب اسلحه ضد انقلاب را با اسلحه بدهند، جمله‌پردازی‌های زیادی کرده‌اند.

پس واضح است که مقصود از «عموم» همه دولت‌هایی است که با زست‌ها و خصال‌های ساختگی

۱ - «خلع سلاح، مسأله بین‌المللی شماره یک محسوب می‌شود.» از رساله «هم‌زیستی مسالمت‌آمیز». نشریه اداره مطبوعاتی شوروی در تهران ص ۲۸.

یا حقیقی مشخصی در دنیا وجود دارند. اما این دولت‌ها از چه قماش هستند؟ آیا نمایندگان واقعی و راستین مردم سرزمینی می‌باشند که بر آن حکومت می‌کنند، یا چماق داران بی رحم منحل‌ترین طبقات، ارتجاعی‌ترین طبقات، و استعماری‌ترین طبقات؟ اگر همه این حکومت‌ها نمایندگان توده‌های (به معنی طبقه یا عناصری که هستیش نه بر استعمار و استثمار، بلکه بر ضد استعمار و ضد استثمار استوار است) سرزمین‌های زیر فرمانشان هستند، پس چه انگیزه‌ای سبب می‌شود که آن‌ها تا دندان مسلح شوند؟ مگر این توده‌ها با هم جنگی دارند؟ مگر منافع توده‌های این جامعه با منافع توده‌های آن جامعه متضاد است؟ و اگر به عکس، حکومت‌ها نه نمایندگان توده‌ها، بلکه نمایندگان طبقات استعمارگر، ارتجاعی، استثمارگر، و منحل‌تاریخند، طبیعی است که همین حاکمیت و دوام عمرشان نیز مستقیماً به اسلحه‌ای مربوط است که در دست دارند. آن‌ها خود به روشنی می‌دانند که رها کردن سلاح‌هایشان به معنی مرگ، و مرگ محتومشان خواهد بود. پس چگونه حاضر خواهند شد که «برابر مقرارت» اسلحه خود را به دریا بریزند؟ اجازه بدهید بهینوم جناب خروشچف با آن وسعت نظرشان که در شکوفاترین حالات، تازه از دیزی آب‌گوشت قهوه‌خانه‌ها تجاوز نمی‌کند، (فعلاً به کنه تیتش کاری نداریم) چه منبت‌کاری کرده‌اند.

ولی تکرار می‌کنیم که مسائل اصولی و اساسی خلع سلاح را نمی‌توان بدون شرکت رؤسای دول یا سران ممالک حل و فصل نمود. زیرا بین دول عدم اعتماد زیاده از حدی به وجود آمده است. و اختلاف نظر دول نسبت به طریقه حل این مسأله، بسیار بزرگ است. (۱۱). باید طریقه و روش صحیح و سالم شجاعانه‌ای انتخاب کرد. و باید عقل و حکمت مملکت‌داری ابراز داشت، تا ارابه سازمان ملل متحد را در راه صحیحی قرار داد. این کار از عهدی چه شخصی ساخته است؟ (۲) این کار را فقط آن‌هایی می‌توانند انجام دهند که به حلیه اعتماد کامل ملت و دولت خود آراسته‌اند. آن‌ها که از اعتماد کامل ملت و دولت خود برخوردارند.^۱

جناب خروشچف آشکارا شلوغ بازی در می‌آورند. آخر عقل و حکمت مملکت‌داری به مثابه راه حل خلع سلاح عمومی یعنی چه؟ آیا عقل و حکمت مملکت‌داری، همه طبقات یکدیگر است؟ آیا عقل و حکمت مملکت‌داری، امپریالیسم در این است که به خلع سلاح کامل تن دهد و در نتیجه هستی خود را بدون اسلحه و نیروهای تهاجمی به آزمایش تباریخ بسپارد؟ یا به عکس، «عقل و حکمت مملکت‌داری» امپریالیسم در آن است که با هر چه بیش‌تر تسلیم خود و با هر چه بیش‌تر دور کردن اسلحه از دست توده‌ها و با هر چه بیش‌تر تفوق نظامی خویش بر جهان و بر ملت‌ها، حادثه محتوم تاریخ، یعنی مرگ و فناي خود را به تأخیر بیندازد؟ این چه «عقل و حکمت مملکت‌داری» است که هم سوسیالیسم کارگری (که شوروی ادعای چنین رژیم و مناسباتی را دارد) و هم امپریالیسم ضد کارگری، هر دو در امری بدین حد «اصولی و اساسی»، یعنی خلع سلاح، زمی با هم یک نوع به کار می‌برند؟ آیا سوسیالیسم و امپریالیسم در اصول و اساس یکدیگر هستند؟

آموزنده است، انجام خلع سلاح عمومی بدون شرکت رؤسای دول یا سران ممالک.

۱- «پیکار صلح» ضمیمه شماره ۲۴۱ اخبار خیس گزاری شوروی تاس ۲۹ مهرماه ۱۳۳۹

ص ۲۹.

محال است . و تازه هر رئیس دولت و یا هر سر مملکتی هم قادر نیست که در مسائلی این‌سان «اصولی و اساسی» نقش مثبت و تعیین کننده‌ای داشته باشد ، بلکه خود این امر مجدداً در گرو آن است که این اشخاص «به حلیه اعتماد کامل ملت و دولت خود آراسته باشند . فقط » و فقط آن‌ها و آن‌هایی که از اعتماد کامل ملت و دولت خود برخوردارند می توانند و قادرند که «مسائل اصولی و اساسی خلع سلاح را . . . حل و فصل کنند (و همچنین قضایای مربوط به سازمان ملل را) . اینک چه سؤالی مطرح می شود؟ این پرسش پیش می آید که : آیا سران دول یا ممالک امروزی جهان از «اعتماد کامل ملت‌های خود برخوردارند؟ (از اعتماد کامل حکومت‌های خود طبعاً برخوردار می باشند .) و اگر پاسخ منفی است ، پس چرا «مجاقل روسی به سران فعلی دولت‌های جهان چنین پیشنهاداتی را تقدیم می دارند، بی آن که نسبت به تحقق آن‌ها نیز تردیدی اظهار کنند؟ و اگر پاسخ مثبت است ، پس همین که تا کنون خلع سلاح عمومی و کامل عملی نشده خود دلیل بر آن است که ملت‌ها نیز بایکدیگر دشمنند . آیا چنین نتیجه‌ای با واقعیات تاریخ تطبیق می کند ؟ آیا ملت‌ها با هم دشمنند ؟ و پس از همه این‌ها ، تازه باید دانست که آیا فقط این یا آن شخص (به شکلی فردی ، منتها در رأس این یا آن دولت) است که بایستی برای خلع سلاح حسن نیت داشته باشد ، یا این که قضیه صورتی طبقاتی دارد ؟

پیشیند جناب د. ت . شپیانف چه اظهار نظری کرده‌اند ،

مجاقل (البته در این که مجاقل را به جای طبقه نشانده‌اند هیچ گونه سوءنیتی در کار نبوده است . ما هم به دلائلی دیگر از این کلمه در جاهای مختلف استفاده کرده‌ایم . نارسائی کلمه را به موقعیت ببخشید . م. ش) حاکمه ایالات متحده آمریکا میل ندارند راجع به منع سلاح اتمی با ممالک دیگر توافق حاصل نمایند در این مسأله آشکارا تفوق با مجاقل نظامی آمریکا است که به مناسبت نقشه‌های سوق الجیشی خود ، به اسلحه اتمی متکی می شوند . لیکن نمی شود در این باره اظهار حیرت نکرد که این مجاقل با سبک مغزی عجیبی یک موضوع ساده را از نظر دور می دارند که مخصوصاً عبارت از این است که ایالات متحده و ملت آمریکاکمتر ، مثلاً از اتحاد شوروی و ملت شوروی در منع سلاح اتمی ذی نفع و ذی‌علاقه نیستند .^۱ چه چیز «حیرت» دارد ؟ این که امپریالیسم حاضر به خلع سلاح نباشد یا باشد ؟ کدام یک «سبک مغزی» آن هم «سبک مغزی عجیبی» است ؟ این کسه امپریالیسم خواست‌های ملل را «از نظر دور» دارد ، یا این که به شکلی مثبت خواست‌های ملل را ملایم اعمال و حرکات خود قرار دهد ؟

بد نیست ، معلوم شد که در اصل ، این «مجاقل نظامی» امپریالیسم و ارتجاع ، و منجمله «مجاقل نظامی آمریکا» هستند که جویای خلع سلاح عمومی نیستند ، و نه «مجاقل» مالی و اقتصادی امپریالیسم و ارتجاع .

لازم به تحلیل نیست ، ارتش‌ها ، و به عنوان کادر آن‌ها «مجاقل نظامی» زائد و نتیجه «مجاقل» مالی و اقتصادی می باشند . «نفوذ مجاقل نظامی» در دستگاه‌های سیاسی ، نمودار

۱- «مسائل مربوط به اوضاع بین‌المللی و سیاست خارجی اتحاد شوروی» ، نشریه اداره مطبوعات سفارت کبرای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی . تهران . ۱۳۳۵ ص ۳۳ .